

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كتابه
الغياض والنبات والحيوان والجمادات
مناجاة للمؤمنين

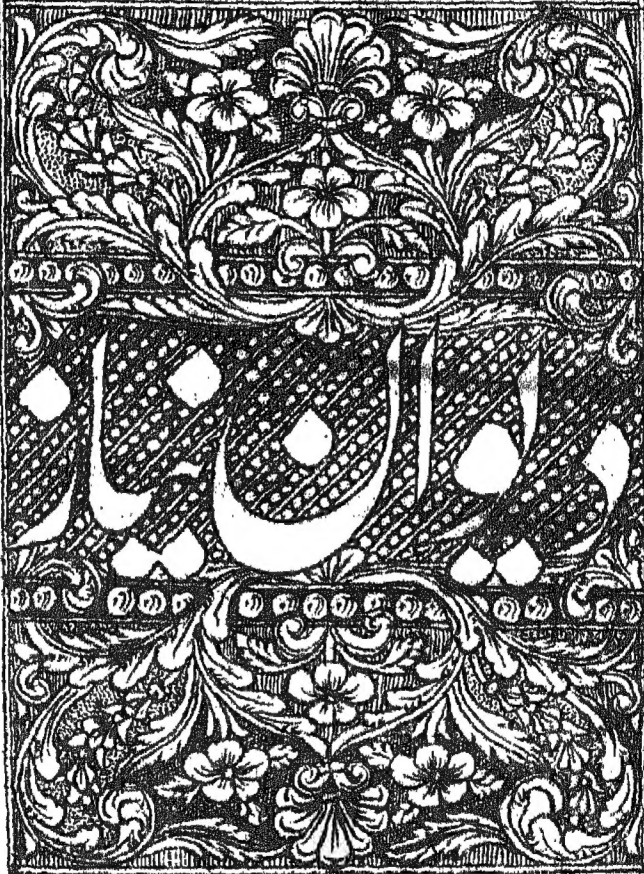


دعواتهم
نافع لكل من طبع به
شهر حله شاد

فهرست کتب مختصر

دیوان کافور شاه صاحب	دیوان نسبی	دیوان مسالک	دیوان سرور	دیوان بکر اسرار	دیوان شمس تبریزی
دیوان لطیف	دیوان مهدی	دیوان لکاتی	دیوان چهار	دیوان سطر عظمی	دیوان گویا
دیوان اسیر	دیوان ملقب	دیوان شعر	دیوان فقر و فاقه	دیوان قنار	دیوان غافل
دیوان لطیف	دیوان طالب	دیوان جلال اسیر	دیوان رحمان	دیوان دارغ	دیوان اسیر
دیوان بهر	دیوان غائب	دیوان نظام الدین	دیوان شمس طبر	دیوان نویدی	دیوان جرار
دیوان اسیر الدین	دیوان واسطی	دیوان عاشق	دیوان فیض نقاش	دیوان کیت	دیوان سستی
دیوان اسرار	دیوان گلزار احمدی	دیوان برقی	دیوان قبول	دیوان علی الدین	دیوان ولی
دیوان مزار عشق	دیوان عاشق	دیوان چمنستان	دیوان مظهر حیدر	دیوان شمس تبریز	دیوان مرطبه سرور
دیوان عالم	دیوان موان علی	دیوان عالم	دیوان شرم	دیوان لعل	دیوان بوستیار
دیوان ضامن	دیوان رحمت	دیوان شوکت	دیوان امانت	دیوان لطافت	دیوان عالم
دیوان شرر	دیوان پنهان	دیوان فاسم دیوانه	دیوان فنا	دیوان عبیدی	دیوان مقبول
دیوان شاه صفی	دیوان نسیم زبیدی	دیوان نسیم گمشده	دیوان بر بن خود	دیوان بحر	دیوان نعت سروی
دیوان قابل	دیوان یاس	دیوان علیم الله	دیوان حافظ	دیوان حضرت عیسی	دیوان عیسی
دیوان احمد جام زبیدی	دیوان مصطفی	دیوان صفی	دیوان غنی	دیوان مشتاق	دیوان سوزون
دیوان ناصر علی	دیوان مرزا ناطق	دیوان شمس جبار	دیوان املی	دیوان خیال بخوبی	دیوان شعاع
دیوان مکر	دیوان اصفی	دیوان پنجاب	دیوان مشرق	دیوان قالی	دیوان صادقی
دیوان حسن	دیوان دشت خیال	دیوان سرور	دیوان محسن	دیوان حضرت علی	دیوان فردوق
دیوان شمس	دیوان حسان	دیوان ظفر	دیوان رند	دیوان آباد	دیوان شیرین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْكَرِيمِ



مَكْتَبَةُ نَافِعٍ لِكُتُبِ طَبِيعِ
شَهْرِ حِلَّةِ شَدَا

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE349

بسم الله الرحمن الرحيم

بی نیا نازنا و از سپیدای سبزه جانگسار ما
 ای بسیار بی تعلقی از کحل از نظار ما
 نام ما آنجا گنجا بود و گنجا استظار ما
 نورگیری به از شیر گنجی انوار ما
 قطره باشد یا نهی ان بحرین با نثار ما
 او کم از کم و بر بیت اینچه بسیار ما
 حجت پستی نشسته این تنی از انکار ما
 به پر به است آنجا طائر طیار ما
 تابع دیدارت ندارد وید و به انبار ما
 گرینچینار و نفعی است گرمی با دار ما
 در عیم قدس تو ممکن نباشد بار ما
 و عا ندری که باشد حله انکار ما
 بسکه بهمانی از افق کم و بسیار ما

اگر غنی خدات تو را قهر و زندانکار
 نی سبارستی مالی خزانست نیستی
 کز غنی بود و غنیست مطلق قدرت تو
 رنگ بیزگیت اصل نگار است رنگ
 هستی خود بجز حقیقت ناپیدا کنار
 باکیانم از خودی در حضرت حق هم بر نیم
 صین می خود توئی پس چون شکویم
 کی استو این خلکو را ستو استو تو
 از چهر و دست گنج ابا پیکر گشت پیدا
 کی رسائی یابد از حضرت تو چون تو پیدا
 فرخ کن دم گرم جگر جان طاعت و دوشد
 خوار از عقل مقیاس و فهم جان باطن عالم
 لعلی کند و سخا نه دلی گفتن دعا

ویناغان غازی خان

جیو انڈیا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

کز آنکه از خورشید و ماه و ستاره
 و از آنکه از آتش و آب و خاک و باد
 و از آنکه از گل و گیاه و درخت و جاندار
 و از آنکه از انسان و پادشاه و سلاطین
 و از آنکه از فرشتگان و ملائکه و جنات
 و از آنکه از ارواح و نفوس و شیاطین
 و از آنکه از کائنات و عالم و زمان
 و از آنکه از همه و از همه و از همه
 و از آنکه از هیچ و از هیچ و از هیچ

همچو اسپند با تشکده مجربا	تا تیار از خردی خود زهی سوزان باژ
ایندم قدم بکفر حقیقتی زدیم ما	و سچا پند دین مجازی بدیم ما
مسجد خراب کرده بدیر آمدیم ما	اسلام را گذاشته در عشق آن ضم
از پائے تابستر همه آتش شدیم ما	از تابستر آتش عشق جمال یار
تا گشته در سمارت حق او حدیم ما	صد شمشیر تو هم کشت شکسته ایم
از بهر جت بهر جت بش سندییم ما	ذات و صفات ما همه نیو سچ و دوست
از بهر لعل معرقتش والدیم ما	پیدا است تر عشق ز لعل بطون و کبر
دست از خردی نشانده ز خود و خردیم ما	بیایک گشته ایم ز شور و جیان نیاز
ستیم و می کشیم و ز خود و مدیم ما	درین مغان گرفته و خوش کافیم ما
باجت اهل جن سوا حق تریم ما	از فرقه ما سبک تفرقه بس نکیم ما
گردن زن تن دل جهان پوریم ما	و اما کشیم و دشمن عقلم با یقین
وز خضره ما سبک و هم و صفا خاطریم ما	رندیم و بنچویم و ز خود و دشمنانه ایم
درخت خیر تیم و بلا شد شدیم ما	از جامه ما سبک حسن بچشم نگاه دل
آتش گرفته از کف پاتا سیم ما	از تابش شمع جمال جمال یار
جانرا بکشت نماده خوشن سیم ما	با سکه زیر سران خیالم نیاز نیست
بزرگ و دیگر و نشان دیگر بهر یار ما	بر آت جهان بنمود جانان و ز نیاز
بنای کعبه را هم ساخت هم دیر و کلیسارا	انیرل اهل یان هم شد و هم یار پیر یان

که از آنکه از خورشید و ماه و ستاره
 و از آنکه از آتش و آب و خاک و باد
 و از آنکه از گل و گیاه و درخت و جاندار
 و از آنکه از انسان و پادشاه و سلاطین
 و از آنکه از فرشتگان و ملائکه و جنات
 و از آنکه از ارواح و نفوس و شیاطین
 و از آنکه از کائنات و عالم و زمان
 و از آنکه از همه و از همه و از همه
 و از آنکه از هیچ و از هیچ و از هیچ
 و از آنکه از کائنات و عالم و زمان
 و از آنکه از همه و از همه و از همه
 و از آنکه از هیچ و از هیچ و از هیچ

که از آنکه از خورشید و ماه و ستاره
 و از آنکه از آتش و آب و خاک و باد
 و از آنکه از گل و گیاه و درخت و جاندار
 و از آنکه از انسان و پادشاه و سلاطین
 و از آنکه از فرشتگان و ملائکه و جنات
 و از آنکه از ارواح و نفوس و شیاطین
 و از آنکه از کائنات و عالم و زمان
 و از آنکه از همه و از همه و از همه
 و از آنکه از هیچ و از هیچ و از هیچ

سید الشهدا و ائمه اطهار علیهم السلام

منورہ ماسواو ہم دگنا نست
 عدم شہریت کو دارالابا نست
 ہر مکان ہم لاسکا نست
 مگر صاحبہ نے کور فرماست
 کیروان ذوات و زانی وانی نست
 کہنے گفت اس نے راز بان نست
 کل یوم صور قش قش کل قشانی دیگرست
 ہر طرف ماریا سی پاسبانی دیگرست
 پتہ تہ عشق لکھار وانی دیگرست
 بر سر تہ وادش بانہانی دیگرست
 بیل ششم سکا تم است یا دیگرست
 عاشق ندیدہ را سو وزیران دیگرست
 بیہوش ہر دم انسان دیگرست
 آنہ وانی چین کارستانی دیگرست
 ہر غرور مرغا خیم بوستانی دیگرست
 خانی از روز و جان ہر جا دیگرست
 داستان و طاقان ہر جا دیگرست

[illegible]

اندرین کتب که در این کتابخانه است عبارتند از:

- ۱- تاریخ طبرستان
- ۲- تاریخ طبرستان
- ۳- تاریخ طبرستان
- ۴- تاریخ طبرستان
- ۵- تاریخ طبرستان

سنا ز وزیر سایه خود شاه و جهان
 آنکس که زیر سایه بال بهای اوست
 چون بر نیل از جرم وفا فی تو ثابت است
 جوهره جواهرانچه بر و شد شرای اوست
 صن جهان نخستین رخ واری اوست
 آب روان گشتنش از جویبائی اوست
 که رخ و گاه برگ و گلی غنچه گاه گل
 با بجمل این همه به نشو و نماست
 هر چند ذره ذره حرست کامیاب
 تا هم بگر و دل ز سپته مهر و هوای اوست
 من لم لیعه و سعة ارض و لا سما
 بیت المقدس لعلیک بجای اوست
 ایان عالم از رخ نورانی و لیست
 کفر جهان نظره زلف و قوامی اوست
 باشد ز رفیع قید تعیین همچون خدا
 آنکس که در عالم قیامش سوای اوست
 چشم دل نیل که تابانست چون صدف
 از تاب روشنی زُربنی بهائے اوست
 سیکه سر نشان ست و عین همه اوست
 عروس خلوت و هم شمع آتش همه اوست
 ز مصحف رخ خوبان کین نمودم قلم
 که خط و خال مرغ زلف شکرین به اوست
 ز عشق چو واقف شوی یقین دانی
 که قیس دلیل و شیرین کو کین همه اوست
 نظر حبیب کن در لیون باغ وجود
 که طوطیان چین زلف و هم سخن به اوست
 شنیده ام بهنم خانه از زبان صنم
 صنم پرست و صنم هم زبان کن همه اوست
 ز ساز مطرب پر خوان رسیده بگوش
 که چو بتا صدای متن سخن همه اوست
 سنا ز وزیر سایه خود شاه و جهان
 آنکس که زیر سایه بال بهای اوست
 چون بر نیل از جرم وفا فی تو ثابت است
 جوهره جواهرانچه بر و شد شرای اوست
 صن جهان نخستین رخ واری اوست
 آب روان گشتنش از جویبائی اوست
 که رخ و گاه برگ و گلی غنچه گاه گل
 با بجمل این همه به نشو و نماست
 هر چند ذره ذره حرست کامیاب
 تا هم بگر و دل ز سپته مهر و هوای اوست
 من لم لیعه و سعة ارض و لا سما
 بیت المقدس لعلیک بجای اوست
 ایان عالم از رخ نورانی و لیست
 کفر جهان نظره زلف و قوامی اوست
 باشد ز رفیع قید تعیین همچون خدا
 آنکس که در عالم قیامش سوای اوست
 چشم دل نیل که تابانست چون صدف
 از تاب روشنی زُربنی بهائے اوست
 سیکه سر نشان ست و عین همه اوست
 عروس خلوت و هم شمع آتش همه اوست
 ز مصحف رخ خوبان کین نمودم قلم
 که خط و خال مرغ زلف شکرین به اوست
 ز عشق چو واقف شوی یقین دانی
 که قیس دلیل و شیرین کو کین همه اوست
 نظر حبیب کن در لیون باغ وجود
 که طوطیان چین زلف و هم سخن به اوست
 شنیده ام بهنم خانه از زبان صنم
 صنم پرست و صنم هم زبان کن همه اوست
 ز ساز مطرب پر خوان رسیده بگوش
 که چو بتا صدای متن سخن همه اوست

بهر که دیند تو شکر گشت زهر پسندم
خوار و دیران شده در جگر زنی چند
گلان درت شلست زهر پسندم
تاج چرخان چنان گدازد زنی چند
چشمم در ریزه عالم بجز آب و شکر
آن همه کان دینم شکر بارانی چند
فیض دریا صله دیده در باران است
عیدم غلام شده پرگوهر غلطانی چند
اسم حضرت عشقت کردم در دل
لاله زار بجای رنگ گلستانی چند
فروزان یار قاری
نفران شسته و زنده و زخمی
سوی خندان و ستانید و افغان چند
نیست تماثیل ناله و دیوانی چند
دارم از خود درون بهر دیوانی چند
خیال با این شعله زنی چند
تا یک روزه از آن جایی چند
رنگ زینت این درم چند
کفر است این توانا چند
ما توانی بنظر غیب در دانی چند
صفت مشرکانه و عجب از زنی چند
غوغه و طغیان و عجب از زنی چند
بهری از عجب از زنی چند

کیست یار جانم یار کبر دل بگذرد
کین حیات چند روزه حال شامل بگذرد
این نیازم گر نیازا و مقابل بگذرد
حیرت بر شمع و بر پاره بشکل بگذرد
در ویدل کسی داند کز دل بگذرد
ماشوق از صادق بودنش زان بگذرد
نیست اسکان اینک در دل هم مال بگذرد

در غم دل یار گاری یار انجم یار برد
در غم جان با یارانشین امی و غلبه
ایل سل گویند مار آفرین بادامی نیاز
گر شبیه آن ماه تابان بچرخ بگذرد
آنکه درون از روی حالت بدیل بپرس
ماشوق از سوجانان عشق بکمال است
آرزویم جز تماشای جمال بپرس

نکته سی و بیست و ششم در خاطر قاری نیاز
که تواند بشنود نغمی که در دل بگذرد

بالشوم را و مطلق ظاهر در قید و بند
اندرین ره باید بدید چو شکل سپید
چشم دل بکشا و نگین بجایای و شوختمند
بر تر از سپید چو چمن جلوه کرد چون پند
هم خود او خلد است در ضلوع هم خود فارغند
هم خود او ملای و اعجاز کجوش و غنچه پند
هم خود او معبود و عاید در نگاه و شوختمند
هم خود او اندر آتش عشقت زان چو سبند

۱۱ صورتی است که این مستی ارم بماند
راه حق سر کرون انسان بجز فقر نیست
نیست جز بهتی حق سپید و سپیدان وجود
بالشون نما هر خود او ساطع و آن خود
هم خود او شیخ و بهمن هم خود او بر و حرم
هم خود او دست و درختان هم ساقی خود
هم خود او عشوق عالم هم خود او عشوق
هم خود او اندر تماشای جمال خود بود

بهر که دیند تو شکر گشت زهر پسندم
خوار و دیران شده در جگر زنی چند
گلان درت شلست زهر پسندم
تاج چرخان چنان گدازد زنی چند
چشمم در ریزه عالم بجز آب و شکر
آن همه کان دینم شکر بارانی چند
فیض دریا صله دیده در باران است
عیدم غلام شده پرگوهر غلطانی چند
اسم حضرت عشقت کردم در دل
لاله زار بجای رنگ گلستانی چند
فروزان یار قاری
نفران شسته و زنده و زخمی
سوی خندان و ستانید و افغان چند
نیست تماثیل ناله و دیوانی چند
دارم از خود درون بهر دیوانی چند
خیال با این شعله زنی چند
تا یک روزه از آن جایی چند
رنگ زینت این درم چند
کفر است این توانا چند
ما توانی بنظر غیب در دانی چند
صفت مشرکانه و عجب از زنی چند
غوغه و طغیان و عجب از زنی چند
بهری از عجب از زنی چند

[illegible]

که با دست خود
نمود این باره نمازگاه
چو طوطی خانم آن را می بیند
بوقت افروخته شام
خبر از آن جا تمام شد
در آن شب که در خواب
دید آن آینه خیال جواب
نیاید و آنجا که است این جهان
چون دل جان نبرد از دوزخ سیاه

۵

[illegible]

بخود جز هست دیدن ندارم
 خجسته از لطف پرسیدن ندارم
 سبحان هیچ کاهیدن ندارم
 کدام در خواب خوابیدن ندارم
 پرویزان و سیه تریدن ندارم
 ز گل چنین خون گل چنین ندارم
 منم هیچ
 بدن ندارم

روید نگرس از خاکم پس از مرگ
خود رفتم نو پر سپیدی ز خاکم
گور کا ایشم قدرت فزون است
شسته روزی نشد جز خواب بختم
ملک تکلیف دام و دانه صتیاد
بهارم بے بهاری و فزون است
نیا ز اندر سخن سخن
ولیکن حبیب ز دی

زبان دایع کل پسند ندارم
بداعتنان چپاییدین ندارم
دماغم را خراشیدن ندارم
بگرفتگی گردن ندارم
ز جاست خوشی نمیدانم
چو گل پیوده خندیدن ندارم
برون از خود در آمدن ندارم
بخود حرف در شنیدن ندارم
برنگ ذره تابیدن ندارم

زار و سحر و دیدن ندایم
 بهار سینه ام رشک چمن باست
 فروزش و جوش نالیدن ندایم
 منم پروانه و هم شمع و هم سوز
 نگار آسار و دم بهار و ج افلاک
 دلم دارم بزرگ غنچه لب بند
 بگرد خود دلم گردم چو گردون
 ز خورشیدم در نشان جمله ذرات
 من آن مهرم که بیزگیست تا بهم

برای کتاب و کتب مطبوعه و غیره
در هر دو طرف و در هر دو طرف

شهر مستالست و در بلاد خراسان و در
 خراسان و در بلاد خراسان و در
 خراسان و در بلاد خراسان و در
 خراسان و در بلاد خراسان و در

در این عالم که هر روز در حال فنا و بخت است
 و هر کس که در این عالم است باید بداند
 که این عالم که در پیش او است
 و هر کس که در این عالم است
 باید بداند که این عالم که در پیش او است
 و هر کس که در این عالم است
 باید بداند که این عالم که در پیش او است

قبول هر چه خواهی باشی حسن یا منما درون آینه غولیش تا خدا دیدم ز راز و بر چویم که خود کم یاران خدا پستی من تا خدا ایم برساند شنیده اگر از من صدای سبحانی کمال خورشید است از نور خورشیدین یار خوشه چون جاساب در دریا	فدایت ای دل و جانم و گرنه میدانم بسوسه خود و گرنه اندم و گرنه میدانم جز این که هیچ ندانم و گرنه میدانم فزون ز صبر و بیایم و گرنه میدانم تو گفتی بزیانم و گرنه میدانم فدای او دل و جانم و گرنه میدانم ز چشم خلق نهانم و گرنه میدانم
--	--

زبانی می نمود میدهم خبر به نیاز که جان جان جانم و گرنه میدانم
--

عاشق بخیر من نه منم نه منم سوز دل و جگر من و حش پاره منم من منم خیر من زهر منم شکر منم شام منم سر منم شمس منم قمر منم زینب منم و منم و منم به شکست منم شاهد دل و با منم سطر و شوا منم حسن و جمال منم غر و جلال منم طوطی صد زبان منم لیل و نهار منم	عارف یا منم منم منم نه منم دانش بخیر منم منم نه منم نفع منم ضرر منم منم نه منم درجه جلوه گر منم منم نه منم قلعه منم گهر منم منم نه منم سیع منم بحر منم منم نه منم مشقت منم و خیر منم منم نه منم روضه منم بحر منم منم نه منم
---	--

در این عالم که هر روز در حال فنا و بخت است
 و هر کس که در این عالم است باید بداند
 که این عالم که در پیش او است
 و هر کس که در این عالم است
 باید بداند که این عالم که در پیش او است
 و هر کس که در این عالم است
 باید بداند که این عالم که در پیش او است

در این عالم که هر روز در حال فنا و بخت است
 و هر کس که در این عالم است باید بداند
 که این عالم که در پیش او است
 و هر کس که در این عالم است
 باید بداند که این عالم که در پیش او است
 و هر کس که در این عالم است
 باید بداند که این عالم که در پیش او است

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ
ما كنا لنهتدي لہ
ما كنا لنهتدي لہ

وی جانن آنا رسی و درخورد چرائی
مشتوق بر داری و جھور چرائی
انتادہ پندار دوتی و دور چرائی
ای شب پیکر مدیہ جان کو چرائی
چون قطره بد بای و در شور چرائی
سے نوش کن و بان بلبل چرائی
در حرص بہشت ہو جس چرائی
بیکہ این نہ تو مغرور چرائے

ای راحت جان شکل غمگم آمده چونی
در معنی فی انفسکم غور و نگه کن
و مدار تو نزدیک ترست از گمانت
خورشید جمال رخ محبوب عیانت
جانان بجانست چو دینای تقطرات
از زندگی انرا سلب ساقی مست
اسے زاهد افسردہ بیار و بنده اشو
یک جو نہ تم قیمت این طاعت محل

بر قول نیازست اگر علم یقینیت
پس دیده و دانسته بدستور حیرانی

ہر مشد غور حساب تاکے
 وراؤ تو این حساب تاکے
 بینم بغلط حساب تاکے
 خواہم قصص کتاب تاکے
 مانم بخود حساب تاکے
 وارم ہو س شراب تاکے
 واما نہ زافتاب تاکے

چہرہ تو نقاب تاکہ
 بر دیده ما محباب از ماست
 بر جسد فقیستم گذر وہ
 یک سون ز عشق خود سبق وہ
 نیوز خودم کن و بخود دار
 ستم بکن از نگاہ سست
 با ششم تعلقات ذرات

در این عشق منور و عشق متع
میشناسی تاب و آشکار
میشناسی بوی و خوشبوی
میشناسی بوی و خوشبوی

وین کلمات کفرست بگفتار بگوید
 گفت ست چون خود پس کشته شیخ
 زان پس بچسبان دامن و بنیم همداشیا
 و زخلق نیاز این سخن سحر حقیقت
 این راز نگه دار کنج دل شیدا
 مستعد

سحر خلی از مطلع انوار بر آید
 از سحر طلوعشش پله اظهار بر آید
 خود گفت اما الحق لب دار بر آید
 خود بود که آن بر سر انکار بر آید
 خود بود که بر شاخه شمر دار بر آید
 خود شده از خم خار بر آید
 خود مقام مسجد تسبیح بدستش
 ام خود زور سیکه سحر شار بر آید
 که در دم و دنیا رگه جور و قصورست
 که دست ازین شسته و نیاز بر آید
 که شعله نور کس شده بر طور بر افتاد

از زلف سیاه
 در حضرت قمر آن
 جزوات آتیه
 بے پرده مفر ما
 با حفظ نگاہ

نا دیده میان شد
 بر خود نگه ان شد
 سوار جهان شد
 تضرع دهان شد
 در صورت انگور
 مدجوش کنان شد
 بر روی مصلی
 بیوش روان شد
 که طالب انیس
 پانده آن غصه
 تا خلق برسد

آن بود که آن شمر
 در شکل نیاز آمده این شکیبایان کرد
 با غور نگاہی
 خود نیست نیاز آنگه به گفتار بر آید
 تا دامن گمان شمر
 تعیین غزل ازین فکر و وقت نظر
 غزل بی غلی منی اصغر علی صاحب
 دیوانه زنی غازی

جنتی امام شهباز سید
معدن دوزخ و پادشاه جنت
جنتی امام شهباز سید
معدن دوزخ و پادشاه جنت
جنتی امام شهباز سید
معدن دوزخ و پادشاه جنت

چنداری خویش را پند زهد و اتقا	چند که کعبه گردی زنده کعبه و وفا
چند خور و راه و کشتی نامه داری از ریا	زاهد بشنود را را آنچه میگویم ترا
زهد همیشه گذارد و هم عشق از من نبوش	
من نه بود و دوستان بر خود گرفتم فرض	نه زیان دشمنان بر خود گرفتم فرض
شاید پیش آن بر خود گرفتم فرض	خداست پیریمان بر خود گرفتم فرض
اکثرین از بندگانش بنده ام حلقه گبوش	
امکده من روی و از راه باشد خوشترین	نیک بر دوست ملا از طریق هم نزدیک
حال زار خود و جگریم با شایه نه نشین	وی بهم من شمع دین من بخوان
هستم اکنون بت پرست و کافر ز ناپوش	
رده احمقشون بر سر و ساقی چشم باز	مست و خنجر گشته ام هم خنجر احماد باز
بای بردم که با این کثرت صوم و نماز	بر درین خانه بشستم نصد عجز و نیاز
گشته ام از بر بکیر و جام می طاعت فروش	
مناجات	
که بحق بنه انا م	علیه الصلوة و علیه السلام
حق امام علی مرتضی	و من سبته و وسیله خدا
حق بتوان که ز هر دست او	نسا و جبان را دوست ببرد
حق امام حسن مجتبی	جگر گوشه شاه سلطنت

جنتی امام شهباز سید
معدن دوزخ و پادشاه جنت
جنتی امام شهباز سید
معدن دوزخ و پادشاه جنت
جنتی امام شهباز سید
معدن دوزخ و پادشاه جنت
جنتی امام شهباز سید
معدن دوزخ و پادشاه جنت
جنتی امام شهباز سید
معدن دوزخ و پادشاه جنت
جنتی امام شهباز سید
معدن دوزخ و پادشاه جنت

که جان بافتد در دوزخ
که جان بافتد در دوزخ
که جان بافتد در دوزخ
که جان بافتد در دوزخ
که جان بافتد در دوزخ
که جان بافتد در دوزخ

[illegible]

(Faint handwritten Persian script, likely bleed-through from the reverse side)

وضیعت عمرے بطول الال
کھول و ظلوم جو لم چنان
بسا گریان از تورہ یافتند
چہ باشد مرا ہم کنے رہے
بدر خرقہ زور و مکرو فریب
اسانے مع القاب فی الاعتراف
بقید تن و بند جسم اسیر
توئے واوراد فریاد رس
توئے شاہد بزم کون و مکان
منم بندہ پر گنہ شد سار
خان کم تکلن بے شفیق رفیق
منم ما ہے قلم زم بیکران
بنگلی ہے عمر سد کردہ ام
بہر سوے بحر خودم زین مراب
در معرفت بردل من کشاے
وہب من لذلک الضمیر المنیر
بگیر از من و ماہین و ماہیم

و کنت مصر ابسور الھمل
 کہ گویند بنیندگان الامان
 بریدند از خود بتو ساختند
 کہ گردم زہر عیب نقصان
 کہ بر فقر کے بخشد این جانم
 بسور انصالی و بالاعتقاد
 منم پائے در گل توئی و تنگتر
 توئی بکس و زو از در و کس
 توئی نور بخش من ز نشان
 توئی آفرینندہ آمر زگار
 اکمن نے محیط البلا یا غرق
 کہ افتادہ ام در سرب جہان
 در امواج خاکی بسپردہ ام
 کہ از پائے تاسر شرم غرق آب
 کہ نماید نظر جز تواز ما سوا
 فانک علی کل شے قدیر
 کہ این ست گبرہ و تر سکیم

[illegible]

الحمد لله والمنة لله
قاری حضرت شاہ

امام ہندی باغستان قادری راجہ ایوب علی شاہ تخلص پندار چشمی نیاز احمد صاحب قاری

[illegible][illegible]

[illegible]

<p>گر شکستہ النبیات نیا پوا و دین یا غوث اعظم آپ سوا کون ہے</p>	<p>دنیا و دین میں پاتی ہو تو غیر النبیات کس کس کے مین جا کر دن و قریر النبیات</p>
---	---

دیف
دیکھو تو میں نیا نہ ہوں کہ سر و پاؤں تک
پہوں میں لٹاؤں کی تصویر لٹاؤں

خاک کرتے ہیں اور کیکر کیا ہی مایا ہے شور
 عشق کو کھیرا نہیں صورت انسان بنا
 سینے میں ظلم کو قطرہ کا قطرہ رہا
 جب وہ ہو بھلا مگر تخت خلافت اوپر

جن ملک کے اوپر کر رہا ہوا پنا زور
 عاشق مولانا چاند کا جیسے چکور
 بل بے سماقی تری اور محمد کے چور
 عالم ملکوت کے اور گویا تھو کے مور

روایت	دل میں ہم اپنی نیا کرکھیں میں سطر زناں جو چہ یہ بیداوستے جسکی خوش چم کور	راستی ہندی
-------	---	------------

<p> سندھانک جیساں کای می ملک چھوڑ جوڑوہ ہر حکم نہیں عظیم کئے کہا دیکھی تیرنگہ کا کسی سے ہوا انداز کہاں تھوڑا کہ صر تو نظر نہ آئی رات نہیں کو تیری نہیں آئے ہر کو تیری نہیں بشک باہر تری کو دھانڈین لفرہ نیا ز شغریاں فی نہیں پسند عوام </p>	<p> وہن ٹھٹھک سہی ہر بان سلمیٰ سندھ موڑ تو اسکی تاکید کر کیا کر گاتوڑا اور جوڑ جہاں ہو چنچہ سو فار سجال کا سر توڑ لقاب لفٹا شب چراؤ سندھ پر چھوڑ زمانہ ٹوٹ پڑو پرنہ پلے تیری ہموڑ وال ایسی کو لشی کل چھوڑ تو لگیاموڑ غزل کو تو کوٹھک فیال بندہ چھوڑ </p>
---	--

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

مری نام و نشان پہنے دوشن امی ہے
 فہدین اپنی تو بڑا کام ہی ہے
 شاید کہ میان عشق کا انجام ہی ہے
 جو کچھ ہو تو ہو میرا اسلام ہی ہے
 اپنی تو عمر ہے ہی اور شام ہی ہے

چھوڑ مجھے بنو دمر آرام ہی ہے
 بیکار و عطل ہی ہوں کارِ جہان ہے
 لے سر تو قدم تک ہوں جلا شمع کے مانند
 کامر ہوں جو میں پڑھتا ہوں کہ ہوں
 سر جو نہیں نہ نرات تر ہو میانین ہی ہے

کتنے ہیں نیاز گوار اس شکل مری میں
 یہ سچ ہے کہ تو یا کہ یہ بیان نام ہی ہے

غم جہانی کو ہم جانے یا خدا جانے
 یہ نہیں عشق کا دریاں جہان سے ہے تو
 صبا اگر چہ شگفتہ کرے ہزاروں گل
 اوٹھار ہی تجھ تیری اپنے در سے مجھے
 پام ہو سکو سر و کار عشق سے اگر
 کیسے نکھو ان کیجا ہوں جابگلی

نیاز منزل مقصود کو وہی پہونچے
 جو کوئی شاہ نجف اپنا رہنما جانے

مری نام و نشان پہنے دوشن امی ہے
 فہدین اپنی تو بڑا کام ہی ہے
 شاید کہ میان عشق کا انجام ہی ہے
 جو کچھ ہو تو ہو میرا اسلام ہی ہے
 اپنی تو عمر ہے ہی اور شام ہی ہے

مری نام و نشان پہنے دوشن امی ہے
 فہدین اپنی تو بڑا کام ہی ہے
 شاید کہ میان عشق کا انجام ہی ہے
 جو کچھ ہو تو ہو میرا اسلام ہی ہے
 اپنی تو عمر ہے ہی اور شام ہی ہے

دیوان دربار	دیوان مصالب	دیوان تذکره حسینی	دیوان قطره	دیوان امیرالکبیر	دیوان شهبازی
دیوان سوسنگری	دیوان راحت	دیوان مناجات	دیوان امیرالکبیر	دیوان امیرالکبیر	دیوان امیرالکبیر
دیوان ملا الهادی	دیوان کیم	دیوان طرحت خال	دیوان رسوا	دیوان واقف	دیوان محمد
دیوان مبارک	دیوان سراج	دیوان سراج	دیوان سراج	دیوان سراج	دیوان سراج
دیوان قیصر	دیوان قیصر	دیوان قیصر	دیوان قیصر	دیوان قیصر	دیوان قیصر
دیوان جمید	دیوان رشید	دیوان نرش	دیوان آزاد	دیوان شریف	دیوان ملک و ب
کلیات مراد	کلیات انشا	کلیات نساخ	کلیات سودا	کلیات سیر	کلیات نظیر
کلیات آتش	کلیات تاج	کلیات اسیر	کلیات سیر	کلیات دوق	کلیات سوسن
کلیات صفت	کلیات صفت	کلیات حرک	کلیات سعدی	کلیات بای	کلیات ناکانی
کلیات انوری	کلیات مصالب	کلیات علی	کلیات زبید	کلیات نظامی	کلیات خسرو
کلیات لیلی	کلیات بادشاه	کلیات اختر	کلیات بنیر	کلیات نظم	کلیات نری
داسوخت صفیر	داسوخت امامت	داسوخت آباد	داسوخت خلق	داسوخت خلق	داسوخت سر
داسوخت شفق	داسوخت ناظم	داسوخت انوری	داسوخت برق	داسوخت جرات	داسوخت جرم
داسوخت جذب	داسوخت جوش	داسوخت بولان	داسوخت دکل	داسوخت عظمت	داسوخت نظام
داسوخت رند	داسوخت رفت	داسوخت سودا	داسوخت عسکری	داسوخت شوق	داسوخت شایان
داسوخت شکوه	داسوخت شیدا	داسوخت خوش	داسوخت صلیب	داسوخت پیش	داسوخت عاشق
داسوخت عقیل	داسوخت عیش	داسوخت خرق	داسوخت فاضل	داسوخت قلی	داسوخت قیصر
داسوخت لاوری	داسوخت اسیر	داسوخت سوسن	داسوخت نهر	داسوخت مجرم	داسوخت مجر
داسوخت ملال	داسوخت نور	داسوخت غار	داسوخت دخی	داسوخت لوانی	داسوخت جنت
داسوخت یادگار	داسوخت شمیم	داسوخت سر	داسوخت شیدا	داسوخت مرابع	داسوخت باغ

شعری زینت اکبر	شعری سحرین	شعری فریدنگ	شعری دیبای ارم	شعری جومر	شعری عدل انیس
شعری بیت افرا	شعری دلاور	شعری دیباقتن	شعری زکات المعین	شعری عالم	شعری ابرکرم
شعری زاهر	شعری یوسف زلیخا	شعری یوسف عدل	شعری یوسف مجنون	شعری خسرو	شعری خضر العزیز
شعری سیستان	شعری الدین	شعری شیرین مسرور	شعری شیرین مسرور	شعری ناز سطر	شعری شکرستان
شعری زلالی	شعری دل رام	شعری ملا السابین	شعری ملا یوسف بکماله	شعری معراج	شعری قطره قدره
شعری قطره قدره	شعری مولوی درم	شعری شاه بعل قلندر	شعری سبیل	شعری برصالح	شعری شیخ بیلول
شعری شریان اسرار	شعری هفت یکبر	شعری کف و الاوار	شعری ناخدا	شعری بر این یونگی	شعری ایام و نیکین
شعری الزلزله	شعری دکان السیدین	شعری نظام	قصاید بدیع نظام	قصاید بهجتوان	قصاید پر خوانه
قصاید درون	قصاید در ریاح	قصاید در مرغی	قصیده اشیرین	قصیده عذلیب	سخن شعرا
قصیده سخن بدو اهل انور	قصیده و نامه	و یحی ان صبا	نظم برز بهایان	نظم مشی نواب	نظان دلی
قول فیض	بیاض گلستان	بارشاق سخن	نگارستان سخن	انتخاب طفر	انتخاب نظیر
سرایا سخن	نسیاء نور	سجاد نظام البنین	سخن بے مثل	شبهه عشق	جمع الاشعار
چمن بے نظیر	آفتاب داغ	عزیز آرزوی	الذیل نثار در	الذیل منقول	الذیل سرور
داستان اسیر نزار	طالع ثانیان	فسانه عجائب	باغ دیوار	نورین	آراکش محفل
گل صنوبر	گل و گل	قصه کلاب جمیل	سروش سخن	طالع مضاحت	طالع حیرت
بستان مکت	فسانه غرائب	فسانه معقول	فسانه آزاد کامل	قصه سیاه پوش	سیاه پوش منقول
آئینه محفل	بتال یکبسی	و کاسن میثی	طوطا کوبانی	شعری میر حسن	گل بکاولی
عجوبه حیرت منصور	سپاهی	شاه چین	شاهانه اردو	قصه شاه چین	چهره شیرین
قصه شیرین فراد	باغ عاشق	قصه شاه دروم	قصه بنس جواهر	گلزار ابراهیم	گلزار نسیم
نلد	پر ماوت اردو	قصه و امش عذرا	گلشن انش و ترجمه	بستان خیال	شکوه و محبت

TITLE دوره اول

1915/5124-
۳۴۹
دیوان نیاں
نیاں



RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Rs. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.